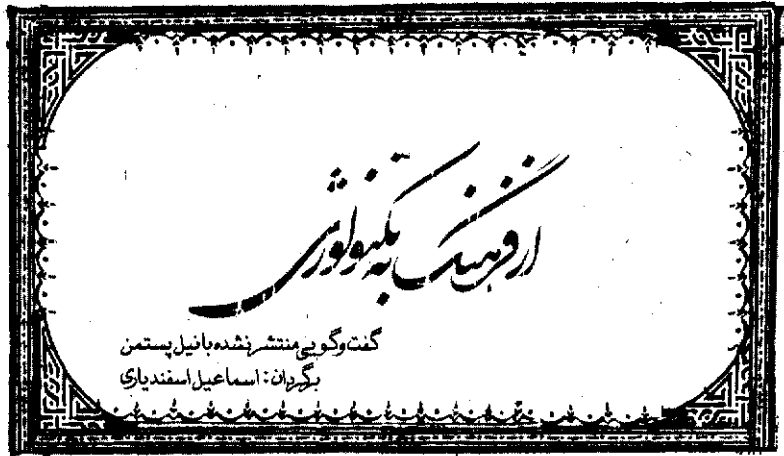


پروژه کاوش در علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی



نیل پستمن

نیل پستمن، متفکر حوزه رسانه بی‌نیاز به معرفی است. دغدغه او برای بررسی نسبت رسانه و تکنولوژی با زندگی آدمیان، در کتاب‌های وی بازتاب یافته است. گرچه برخی او را یک متفکر یا سخنور در این حوزه دانسته و برخلاف جایگاهش در ایران، او را یک فیلسوف رسانه نمی‌دانند با این همه گفتارهای او نیز چون نوشتارهایش می‌تواند در رمزگشایی از دیدگاه‌های این متفکر فقید موثر باشد و چه بسا افق‌های جدیدی را پیش چشم خواننده بگشاید. این گفت‌وگو به بهانه انتشار کتاب مهم تکنوپولی، توسط برایان لامب و در یک برنامه تلویزیونی گویا پرطرفدار صورت گرفته است؛ در حقیقت برایان لامب به نیابت از ما پرسش‌هایی از نیل پستمن فقید می‌پرسد تا گوشه‌ای از پرسش‌های ما درباره اندیشه‌های او و منش وی پاسخ یابند.

و اما بعد...

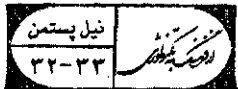
نیل پستمن، نویسنده کتاب تکنوپولی: تسلیم فرهنگ به تکنولوژی، [در] این کتاب

به دنبال چیست؟

گرایش فرهنگ آمریکا به حاکمیت، فرماندهی و نظارت تکنولوژی بر تمام نهادهای اجتماعی ما، به عبارت دیگر کتاب بیان می‌کند که چگونه یک دین جدید آمریکایی توسعه یافته و این دین مبتنی بر این اعتقاد است که پیشرفت بشر با نوآوری تکنولوژیک معادل است و با پایبندی بیشتر و بیشتر به تکنولوژی می‌توانیم به بهشت [زمینی] دست یابیم.

تکنولوژی چیست؟

لازم بود در این کتاب تعریف نسبتاً موسعی از آن ارائه کنم؛ زیرا نه تنها ماشین‌هایی چون تلویزیون و کامپیوتر و... را جزو آن‌ها می‌دانم، بلکه تکنیک‌ها را نیز بخشی از آن می‌دانم. آن‌ها را تکنولوژی‌های نامرئی می‌نامم؛ زیرا بیشتر مردم آن‌ها را نوعی ماشین به حساب نمی‌آورند:



چیزهایی چون آمار، نظرسنجی و اشکال بوروکراتیک؛ هر گونه تکنیک نظام‌مند و تکرارپذیر که مردم را به محدود کردن تفکر خویش درباره جهان سوق می‌دهد [را می‌توان تکنولوژی قلمداد نمود].

چند سال پیش درباره تلویزیون صحبت کردیم. تکنولوژی چه تأثیری بر تلویزیون دارد و تأثیر آن بر کشور چیست؟

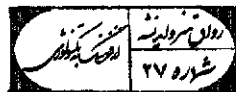
برایان! فکر می‌کنم یکی از دلایل نوشتن کتاب این بود چنان‌که می‌گویید. آخرین گفت‌وگوی ما درباره کتابی بود که [می‌خواستیم] تقریباً به طور کامل به تلویزیون اختصاص یابد. وقتی اندیشیدن درباره این مسئله را آغاز کردم، فهمیدم که هدف ما آمریکاییان از تمرکز بر یک رسانه را درست متوجه نشده‌ای، بلکه باید تلویزیون را بخشی از نوعی نظام تکنیک‌ها و تکنولوژی‌ها ببینی که به فرهنگ ما شکل می‌دهند. برای نمونه اگر کسی بخواهد فکر کند که چه بر سر حیات جمعی در آمریکا آمده است اول باید به تلویزیون فکر کند. البته همچنین درباره سی‌دی‌ها و همچنین فاکس‌ها، تلفن‌ها و همه ماشین‌هایی که مردم را از عرصه‌های عمومی بیرون می‌کشند و آن‌ها را در خانه‌هایشان می‌خکوب می‌کنند؛ به طوری که با نوعی خصوصی شدن زندگی آمریکایی مواجهیم. گاهی می‌شنویم که برخی با اشتیاق زیاد می‌گویند در آینده با ادغام تلویزیون، کامپیوتر و تلفن، مردم خواهند توانست در خانه خرید کنند، در خانه رأی دهند، آرای سیاسی خود را به انجای گوناگون در خانه اعلام کنند به گونه‌ای که هرگز لازم نخواهد بود به خیابان بروند و دیگر شهروندان را در مکان‌های دیگر ملاقات کنند؛ [چرا؟] چون انواع این تکنولوژی‌ها ما را جدا از دیگر شهروندان و تنها نگاه می‌دارد. در واقع، به نظرم ایده راس پرو^۱ نوعی تعریف جدید از میتینگ‌های شهری^۲ است؛ زیرا حضور همزمان مردم را در بر ندارد و آن‌ها این اجلاس را از طریق رسانه‌های الکترونیک می‌بینند. بنابراین تلویزیون نیز چون دیگر تکنولوژی‌ها همه چیز را بازتعریف می‌کند.^۳

منظورم این است که چنان‌که به نظرم دفعه پیش بحث شد تلویزیون آنچه را مباحثه عمومی^۴ می‌نامیم، بازتعریف کرده است. معمولاً مباحثات لینکلن - داگلاس را به عنوان یک نمونه به کار می‌بریم؛ نوعی الگو یا استعاره برای آنچه مباحثه سیاسی می‌نامیم. تلویزیون این مورد را بازتعریف کرده است، به همین دلیل اکنون دو یا احتمالاً سه کاندیدا جلوی دوربین تلویزیون می‌ایستند و به هر کدام دو دقیقه وقت داده می‌شود تا به یک پرسش بسیار دشوار پاسخ دهد و طرف مخالف نیز ۶۰ ثانیه فرصت دارد که جواب دهد. اکنون هم‌چنان این را مباحثه می‌نامیم، ولی در واقع نوعی بازتعریف این واژه است. پیشنهاد راس پرو مبنی بر این‌که از تلویزیون به عنوان نوعی میتینگ شهری استفاده کنیم، بازتعریف دیگری است از آن‌چه زمانی از میتینگ‌های شهری در ذهن داشتیم. بنابراین یکی از جالب‌ترین چیزها درباره تکنولوژی این است که زبان ما

1. Ross Perot
2. town meeting

۳. در این‌جا اشاره نیل پستمن به مناظره تلویزیونی کاندیداهای انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا است که به پیشنهاد راس پرو یکی از کاندیداها صورت گرفته است؛ در این ابتکار به جای شرکت مردم به عنوان انتخاب‌کنندگان، همه چیز از طریق تلویزیون به نمایش درمی‌آید و مردم در خانه‌هایشان ناظر رخدادها هستند. (م.)

4. public debate



را بازتعریف می‌کند. معانی متفاوتی از واژگان قدیمی به ما می‌دهد و اغلب اوقات به اندازه کافی از چگونگی عمل این فرآیند آگاه نیستیم.

خوبه یا بده؟

خب، در این کتاب عمدتاً بر بخش منفی تأکید می‌کنم. در اکثر کتاب‌های خود چنین کرده‌ام. البته در ابتدای کتاب با خوشحالی تصدیق می‌کنم که هر کس تکنولوژی را یک تحول این یا آن ببیند - یعنی یا کاملاً خوب یا کاملاً بد - اشتباه می‌کند. تمام تغییرات تکنولوژیک چیزی است که من یک معامله فاستوسی^۴ می‌نامم. چیزی به شما می‌دهد، ولی چیزی را نیز می‌گیرد. گرایش کنونی ما در آمریکا شیفتگی شدید نسبت به تکنولوژی است و این یکی از دلایلی است که برای نوشتن این کتاب داشتم؛ شیفتگی نسبت به چیزهایی که به ما می‌دهد، به طوری که تقریباً هر آمریکایی، در بررسی هر چیز از لیزر تا کامپیوتر و تلویزیون، می‌تواند نیم‌ساعت یا بیشتر درباره مزایای این تکنولوژی جدید برای ما داد سخن بدهد. ولی افراد بسیار معدودی تا کنون فکر کرده‌اند که یک تکنولوژی جدید چه چیزهایی را خراب می‌کند. بنابراین کتاب خود را از این دیدگاه نوشتم که چه چیزهایی را خراب می‌کند، چگونه برخی نهادهای اجتماعی و عادات روحی ما را به شکل منفی تغییر داده یا خواهد داد ولی این بدان معنا نیست که از قابلیت‌های مثبت برخی تکنولوژی‌های جدید آگاه نیستیم.

تو زیاد درباره دین صحبت کرده‌ای. تکنولوژی جدید با دین چه می‌کند؟

می‌ترسم اعتقاد ما به تکنولوژی معنای سنتی‌تر معنویت را تضعیف کرده باشد. تکنولوژی نوعی عقلانیت را می‌رساند یا باید بگویم تأکید بر عقلانیت؛ زیرا تکنولوژی کار می‌کند. ببین! مسئله جالب درباره تکنولوژی همین است. هواپیما پرواز می‌کند و پنی‌سیلین افراد را بهبود می‌بخشد و تلویزیون کسی را از مکانی بسیار دور به شما نشان می‌دهد. بنابراین تکنولوژی به نحوی بدون ابهام کار می‌کند. به گونه‌ای که مثلاً دعا یا حتی ایمان به خدا همیشه کار نمی‌کند. فکر نمی‌کنم همه این‌ها مسئله جدیدی باشد.

در واقع در کتاب می‌گویم نشان دهم چگونه از قرن ۱۷ تاکنون اعتقاد مردم به نظام خلقت تضعیف شده و گویا در این قرن اعتقاد به نظام خلقت به مفهوم دینی، توسط اعتقاد به پیشرفت و پیشرفت از طریق تکنولوژی جایگزین شده است: اگر ماشین‌ها و تکنیک‌های بهتر و بزرگ‌تری تولید کنیم به بهشت دست می‌یابیم. در واقع افرادی هستند که حتی معتقدند می‌توانیم مسئله مرگ را با تکنولوژی حل کنیم - فکر می‌کنم سرمائزایی^۵ خوانده می‌شود - حتی مسئله‌نهایی که همواره بشر ناچار به مواجهه با آن بوده و نظام‌های دینی ما همواره با آن مواجه بوده‌اند. منظورم این است که یکی از مهم‌ترین بخش‌های نظام دینی، [تلاش] برای یاری دادن ما در مواجهه با مرگ بوده و هست. در تکنوپولی نیازی نیست بر اعتقادات تکیه کنید. از طریق علم و تکنولوژی

- 5. Faustian bargain
- 6. Cryogenics





خواهیم توانست شما را منجمد کنیم تا زمانی در آینده راه‌حلی برای بیماری‌ای که اکنون دارد شما را می‌کشد، یافت شود. بنابراین نگران نباشید، فقط ایمان داشته باشید. خلاصه آن که در پاسخ به پرسش شما می‌گویم، اعتقاد و ایمان به راه‌حلی‌های تکنولوژیک تا حد زیادی جایگزین چیزی شده است که شاید ما اکنون مفهوم قدیمی‌تر و سنتی‌تر معنویت و اعتقاد به یک نظام ماورایی بدانیم.

در اوایل کتاب به نکته‌ای اشاره کرده‌اید درباره‌ی این که چگونه مارتین لوتر کار خود را آغاز کرد؛ با توانایی دعوت یا تبلیغ دیدگاه خود از طریق کلمات چاپی.

البته لوتر تاثیر ماشین چاپ را کاملاً پیش بینی می‌کرد، هر چند پس از قرار دادن نظریه خود روی در کلیسا در نامه‌ای خطاب به پاپ اظهار تعجب کرد که پیام او - گله‌هایش علیه کلیسا - به زبان‌های محلی ترجمه شده و از طریق ماشین چاپ به سرعت در سراسر اروپا منتشر شده است. چنان‌که در نامه‌اش می‌نویسد، او فکر می‌کرده این مخالفت‌ها را به زبان دانشگاهی نگاشته است و فکر نمی‌کرده مردم عادی به آن دسترسی پیدا کنند. ولی ختماً قدرت ماشین چاپ را می‌دانست. تقریباً بهتر از هر کس دیگر در زمان خویش آن را درک کرد و اگرهمی نداشت که ماشین چاپ را با پیشبرد ایده‌های خود و جنبش اصلاح‌گری اعتبار بخشد. بنابراین دوست دارم فقط از این منظر درباره‌ی لوتر بنویسم؛ زیرا او بهتر از افرادی چون گیزنیک و البته بعدها گالیله معنای ماشین چاپ را درک کرد. هر چند نباید گالیله را دست کم گرفت؛ زیرا او نیز از کسانی بود که ماشین چاپ را به کار گرفت. او برای مقاصد تبلیغاتی خویش یک ماشین چاپ داشت؛ به ویژه برای پخش این مطلب که خودش تلسکوپ را اختراع کرده است، که در واقع اختراع نکرده بود. ولی علت این که

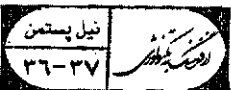
این موضوعات را دربارهٔ لوتر و برخی دیگر در کتاب طرح کردم، این بود که نشان دهم چگونه تکنولوژی‌های جدید همه چیز یک فرهنگ را متحول می‌کنند. منظورم این است که مردم تمایل دارند تکنولوژی‌های جدید را /افزودنی^۷ تلقی کنند، ولی من معتقدم تکنولوژی‌های جدید محیطی /بومی^۸ هستند. منظور من این است که اگر در میانهٔ قرن ۱۵ ماشین چاپ را در اروپا قرار دهید، این طور نیست که ۵۰ سال بعد اروپا به اضافهٔ ماشین چاپ داشته باشید. بلکه یک اروپای جدید خواهید داشت؛ زیرا همه چیز تغییر می‌کند از نظام سیاسی، نظام دینی و... اگر در سال ۱۹۴۶ تلویزیون را در آمریکا قرار دهید، تا ۱۹۶۰ صرفاً آمریکا به اضافهٔ تلویزیون نخواهد داشت، بلکه آمریکایی جدید خواهد داشت به طوری که روابط اجتماعی ما تغییر می‌کند و نگرش‌های ما دربارهٔ کودکی و نظام سیاسی ما تغییر می‌کند و معانی جدیدی برای واژگان قدیمی خواهیم داشت و... این چیز جدیدی در فرهنگ نیست. به همین خاطر بحث لوتر را در کتاب آوردم که هر گاه تکنولوژی‌های جدید به دست آورید، همین اتفاق می‌افتد. ولی تفاوت امروز آن است که وقتی لوتر زندگی می‌کرد، ماشین چاپ اروپا را تغییر می‌داد. او این مسئله را فهمید ولی در آن زمان فرهنگ غرب حدود ۳۰۰ سال فرصت داشت تا خود را با ماشین چاپ وفق دهد. بنابراین اشکال جدید حیات اقتصادی، ایده‌های سیاسی جدید، مفاهیم جدید دربارهٔ آموزش و پرورش، همه حول ماشین چاپ شکل گرفتند ولی در زمان ما، مواجهه با موقعیت بسیار دشوارتر است؛ زیرا به نظر می‌رسد که تقریباً هر روزه تکنولوژی‌های جدید به صحنه می‌آیند و نهادهای اجتماعی ما برای هضم آن‌ها و سازماندهی مجدد خود برای سازگاری با اقتضانات تکنولوژی فرصت ندارند.

وقتی بخواهید این کار را آغاز کنید، تکنولوژی جدیدی می‌آید و قبلی را منسوخ می‌کند، بنابراین همه در شرایط گیجی و آشفتگی هستند. علت این که آمریکا را اولین تکنوپولی می‌نامم این است که بیش از هر فرهنگ دیگری که بتوان تصور کرد، خود را پایبند تکنولوژی کرده است. اکنون سرنوشت ما به تکنولوژی پیوند خورده است. در ضمن آلمانی‌ها، ژاپنی‌ها و حتی کره‌ای‌ها عشق‌شان این است که به تکنوپولی تبدیل شوند و با سرعت بسیار زیاد در مسیر فرهنگ آمریکایی حرکت می‌کنند.

این مصاحبه را در زمان میتینگ حزب دموکرات ضبط می‌کنیم. ما توسط تکنولوژی احاطه شده‌ایم. ولی این نیز اهمیت دارد که به محل زندگی تو بسیار نزدیک هستیم. کجا کار می‌کنی و روزها به چه کاری مشغول هستی؟

من استاد دانشگاه نیویورک و مدیر گروهی هستم که گروه فرهنگ و ارتباطات خوانده می‌شود. یکی از کارهایی که هر روز می‌کنم دریافت و ارسال فاکس است. برابان! به عنوان یک نکتهٔ جالبی کوتاه، اکنون می‌بینم که اکثر افرادی که فاکس می‌فرستند هنوز آن را تلگراف تلقی

7. additive
8. ecological



می‌کنند. برخی می‌دانند که می‌توان با فاکس یک نامه طولانی کامل نوشت، ولی گاهی فاکس‌هایی دریافت می‌کنی که می‌گوید:

پنجشنبه می‌بینمت، نقطه. امیدوارم بیایی. نقطه

و از این قبیل.

معتقدم شاید فاکس بتواند در بازیابی مهارت نامه‌نگاری در سال‌های آینده مؤثر باشد ولی اکثر کارهایی که ما به شیوه دانشگاهی خود انجام می‌دهیم، کوشش برای مطالعه این فرایندها (که درباره‌اش سخن گفتیم) و طرح این پرسش‌هاست که اگر احساس معنویت را از دست بدهیم چه بر سر ما خواهد آمد. اگر تمام منابع خود و انرژی‌های روحی خود را به ساختن ماشین‌های بزرگ‌تر، بهتر و طراحی تکنیک‌های بهتر اختصاص دهیم، آیا انسانیت ما (بنا به تعریف سنتی آن) کاهش خواهد یافت؟ می‌بینم - البته مردم پس از میتینگ حزب دموکرات این را خواهند دید - که افراد زیادی از این که کلیتون، آلبرت گور را به عنوان معاون خود برگزیده، غافلگیر شده‌اند. مردم می‌گویند: خوب، سیاست‌های منطقه‌ای چه می‌شوند؟ زیرا هر دوی آن‌ها از یک منطقه هستند و فکر می‌کنم ایالت آن دو مجاور یکدیگر است. در عصر تلویزیون، سیاست‌های منطقه‌ای به چه معناست؟ آیا این سخن معنایی دارد که اگر خودتان اهل جنوب و شرق هستید، مطمئن شوید که کسی هم از شمال یا غرب (دور) داشته باشید؟

فکر می‌کنم این تنها یکی از ایده‌هایی است که در عصر تلویزیون بی‌معنا خواهد بود.

چه مدت در دانشگاه نیویورک بوده‌ای؟

۳۲ سال آن‌جا بوده‌ام.

کجا بزرگ شدی؟

در بروکلین نیویورک بزرگ شدم و صرفاً برای ثبت در تاریخ، شدیداً هوادار تیم بروکلین داجرز بودم که احتمالاً دلیل برخی تعصبات من علیه اُس آنجلس است؛ چون واقعاً به طور کامل غیرعقلانی است. ولی اگر می‌خواهی پیش‌زمینه من را بدانی، به تو می‌گویم، فکر می‌کنم پیت همیل^۱ ستون‌نویس نیویورک سیتی بود که یک‌بار از او خواسته شد سه نفر از شرورترین افراد این قرن را نام برد. او گفت: آدولف هیتلر، جوزف استالین و والتر آمالی. شاید مخاطبان شما آمالی را نشناسند، ولی او مالک داجر بود و آن را به اُس آنجلس منتقل کرد؛ یا این همه من در بروکلین بزرگ شدم و این‌جا به دانشکده رفتم.

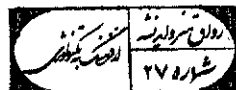
کجا؟

در واقع سال‌ها پیش، تحصیل در سیتی کالج نیویورک را آغاز کردم.

سیتی کالج؟

به سیتی کالج رفتم، ولی بعداً به دانشگاه ایالتی نیویورک در ناحیه غربی ایالت در فریدونیا رفتم

9. Brooklyn Dodger
10. Pete Hamill
11. Walter O'Malley



که محلی بدنام است؛ زیرا در یکی از فیلم‌های برادران مارکس محلی به نام فریدونیا هست. ولی بعدها تحصیلات تکمیلی خود را در کلمبیا دنبال کردم.

و چه مدرکی داری؟

به عنوان یک معلم زبان انگلیسی آغاز به کار کردم و تحصیلات تکمیلی من عمدتاً در زبان‌شناسی بود. اولین شغل من تدریس زبان‌شناسی در کالج ایالتی سن‌فرانسیسکو بود.

سیزده کتاب یا این چهاردهمین است؟

در واقع اگر کتاب‌های درسی را هم حساب کنی ۲۰ تا می‌شود، ولی سر ۱۴ تا به توافق می‌رسیم.

در این یادداشت‌ها ۱۳ کتاب ذکر شده. کدام یک از این ۱۳ کتاب، دست‌کم کتاب‌های مشتری پسند، بیش از همه فروشی رفت؟

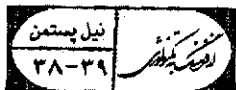
کتابی که با یکی از دوستان قدیمی خود به نام چارلز وینگارتنر^{۱۲} با نام تدریس هم‌چون یک فعالیت خرابکارانه^{۱۳} نوشتم. این کتاب در سال ۱۹۶۹ به چاپ رسید. این کتاب درباره آموزش بود و در ایام بسیار پرفشار و هیجان‌انگیز اصلاحات آموزشی بیرون آمد که افراد زیادی درباره این موضوع، کتاب می‌نوشتند. فکر می‌کنم حدود نیم‌میلیون نسخه از آن فروش رفت. بنابراین نام من ابتدا با این کتاب در کنار رهبران حوزه آموزش و پرورش قرار گرفت. ولی طبیعتاً در سال‌های اخیر کتاب زندگی در عیش، مردن در خوشی^{۱۴} - که فکر می‌کنم تا کنون حدود ۲۰۰ هزار نسخه فروخته باشد و بر خلاف کتاب دیگرم - در اروپا به ویژه اسکانديناوی و آلمان بسیار پرفروش بوده است. اغلب وقتی در اروپا هستم از من می‌خواهند، توضیح دهم چرا کتابی چون زندگی در عیش، مردن در خوشی و کتابی دیگر با عنوان زوال دوران کودکی^{۱۵} در اروپا محبوبیت دارند.

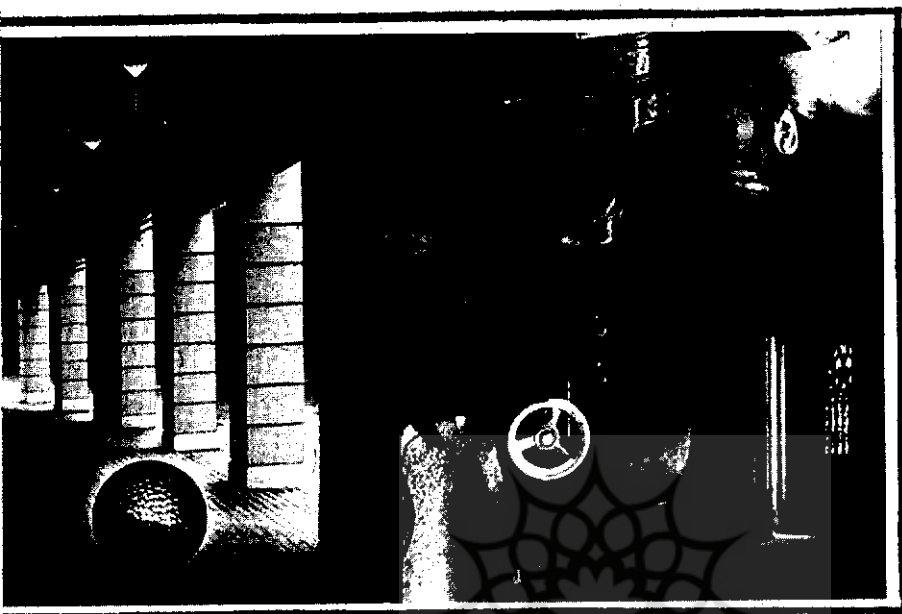
در این باره اندیشیده‌ام و بهترین دلیلی که می‌توانم بیاورم این است: اروپایی‌ها - الان منظورم اروپای غربی است - در زمینه رابطه خود با تکنولوژی حدود ۶۰ سال عقب‌تر از ما هستند. آلمانی‌ها، سوئدی‌ها، دانمارکی‌ها و بلژیکی‌ها به آن سوی اقیانوس اطلس می‌نگرند و برخی تأثیرات مضر تکنولوژی راه که این‌جا در آمریکا محقق شده، می‌بینند؛ بنابراین بیش از آمریکاییان درباره تغییرات تکنولوژیک نگرانی دارند. آمریکاییان همواره نوعی شهوت نوگرایی داشته‌اند. این نقل قولی از دوتوکویل است. او این ویژگی ما را در میانه قرن ۱۹ تشخیص داد. ما شهوت نوگرایی داشته‌ایم، بنابراین تکنولوژی را آسان‌تر از دیگران پذیرفته‌ایم و باید برخی پیامدهای آن را نیز تحمل کنیم.

بنابراین اروپاییان به این شرایط نگاه می‌کنند و این پرسش را از خود می‌پرسند که البته پرسش خوبی است:

آیا می‌توانیم در حد ممکن از مزایای تکنولوژی‌های جدید بهره ببریم در حالی که برخی

- 12. Charles Weingartner
- 13. Teaching as a Subversive Activity
- 14. Amusing Ourselves to Death
- 15. The Disappearance of Childhood



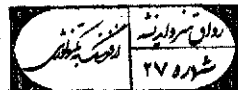


پیامدهای منفی آن را به حداقل برسانیم؟ آیا می‌توانیم، از طریق آموزش یا اقدام سیاسی یا سیاست اجتماعی، تکنولوژی را از تخریب آن چه می‌خواهیم حفظ کنیم، باز داریم؟ این سؤال خوبی است و من پاسخش را نمی‌دانم و آن‌ها نیز پاسخش را نمی‌دانند، ولی آن را می‌پرسند.

دوست دارم این مسئله فرضی را برای مردم طرح کنم. فرض کنید سال ۱۹۰۶ بود و آن چه را اکنون درباره اتومبیل‌های دارای موتور درون‌سوز می‌دانیم در آن زمان می‌دانستیم و می‌توانستیم درباره آن گفت‌وگو کنیم، گفت‌وگویی ملی و کسی برای مان تمام مزایای اتومبیل را، که بسیارند، و سپس همه مضرات آن را فهرست می‌کرد از جمله این که هوای ما را مسموم می‌کند و شهرهای مان را خفه می‌کند و حاشیه شهرها را ایجاد می‌کند - برخی افراد آن طرف را می‌گیرند، ولی من شاید این طرف را بگیرم - و بعد می‌گفتیم:

بیاید در این باره بحث کنیم و سپس یک همه‌پرسی برگزار می‌کنیم. ما اکنون می‌دانیم چه کارهایی از آن برمی‌آید و می‌دانیم چه کارهایی را خراب می‌کند. فکر می‌کنم در این صورت اکثر آمریکاییان خواهند گفت:

به هر حال بیاید با آن پیش برویم.





ولی حتماً کسی باید بگوید: بیاید با آن پیش برویم، ولی آیا برای کاهش این فهرست، حداقل کردن پیامدهای منفی، نمی‌توانیم کاری کنیم؟

خب، اگر در سال ۱۹۰۶ چنین گفت‌وگویی داشتیم، حتی با دانش محدود، احتمالاً می‌توانستیم کارهایی بکنیم تا موارد منفی این فهرست را کاهش دهیم. وقتی تلویزیون ظهور یافت، می‌توانستیم دست‌کم به طور نظری چنین گفت‌وگویی داشته باشیم. چه مزایایی دارد؟ چه معایبی دارد؟ بیاید در این باره صحبت کنیم و ببینیم آیا می‌توانیم کاری کنیم که این معایب به حداقل برسند؟ خب، ما چنین گفت‌وگویی نداشتیم و اکنون نیز درباره کامپیوتر چنین گفت‌وگویی نداریم. تنها درباره مزایای آن‌ها صحبت می‌شود و درباره چیزهایی که آن‌ها خراب می‌کنند، چیزی گفته نمی‌شود. بنابراین یکی از اهداف چنین کتابی این بود که ببینیم آیا می‌توان چنین گفت‌وگویی را آغاز کرد و رویکرد خود را نسبت به تکنولوژی‌های جدید و در واقع تکنولوژی‌های قدیمی پیشرفته‌تر کرد.

باید از تو بیرسم چه اتفاقی دارد برایت می‌افتد؟ اگر برخی طرفدارانت بفهمند اخیراً تلویزیون کابلی گرفته‌ای ناامید خواهند شد. فرار است مدیر شوی و در خانه‌ات هم تلویزیون کابلی داری. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟

فکر می‌کنم اوضاع اخلاقی دارد خراب‌تر می‌شود برایان. در طول جنگ خلیج فارس، تلویزیون کابلی گرفتم؛ زیرا اگر می‌خواستیم بفهمیم چه می‌گذرد باید CNN را تماشا می‌کردم. ولی آن را نگه داشته‌ام؛ زیرا آن چه در تلویزیون سنتی پخش می‌شود را اکنون عمدتاً غیر قابل دیدن می‌یابیم. من فیلم‌های قدیمی دوست دارم، به ویژه آن‌هایی که در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ ساخته شده‌اند و چند شبکه هستند که آن‌ها را پخش می‌کنند و البته شبکه C-SPAN نیز اکنون اهمیت زیادی دارد.

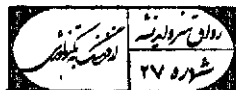
به عنوان یک ناظر دوست دارم بدانم اکنون که تلویزیون کابلی داری چه چیزی تماشا می‌کنی؟ برای نمونه این شبکه [C-SPAN] سرعت و ریتم بسیار متفاوتی دارد، ریتمی بسیار آهسته‌تر. ما مخاطب انبوه نداریم. ما به سمت عملکرد متفاوت و تجاری‌تری می‌رویم و مخاطب بسیار بیشتری به دست می‌آوریم و غیره. فکر می‌کنی کانال‌های متفاوت چه تأثیری دارند؟

این چیزی است که اندکی به آن اندیشیده‌ام؛ زیرا زمانی که زندگی در عیش، مردن در خوشی را نوشتیم، فکر می‌کردم هر شبکه‌ای که افراد پر حرف به هر میزانی در آن حضور داشته باشند، مطلقاً محکوم به شکست است؛ چرا که مردم دوست دارند تلویزیون تماشا کنند، نه این که زیاد به آن گوش دهند، بلکه آن را تماشا کنند و دوست دارند تصاویر پویا، هیجان‌انگیز و پرتغییر تماشا کنند که شبکه‌ها و دیگر کانال‌های رادیو و تلویزیونی تجاری پخش می‌کنند و اتفاقاً اکنون که صحبت می‌کنیم، اکثر شبکه‌های کابلی چنین چیزهایی پخش می‌کنند، ولی باید این ایده را تا حدی اصلاح می‌کردم؛ زیرا می‌دیدم شبکه‌هایی هستند - برای نمونه C-SPAN - که آرام‌ترند. ریتم آن‌ها کندتر است. لازم نیست هر ۳/۵ ثانیه یک تصویر جدید پردازش کنید و مردم آن‌ها را تماشا می‌کنند و ظاهراً گوش می‌دهند و سپس برمی‌گردند و دوباره تماشا می‌کنند. [این شبکه‌ها] مرا بسیار امیدوار می‌کنند. [شاید استقبال از این شبکه‌ها به این دلیل باشد که] میزان درک این تصاویر پرتغییر توسط ذهن بشر اندازه‌ای دارد، تصاویری که سال‌ها مشخصاً تلویزیون آمریکا بوده است. ارقام به ما می‌گویند که به طور متوسط تلویزیون حدود هشت ساعت در روز در خانه‌های آمریکاییان روشن است، بنابراین شاید قابلیت پردازش تصاویر توسط ذهن مردم اندازه‌ای داشته باشد. شاید خود تلویزیون در مردم نیاز به گفت‌وگوی آرام‌تر و [دیدن] چهره انسان‌ها را ایجاد کرده باشد که بتوان واقعاً آن‌ها را نظاره و بررسی کرد و به آن‌ها گوش داد.

کتاب خود را به فی و مانی^{۱۶} تقدیم کرده‌ای. آن‌ها که هستند؟

فی و مانی مادرزن و پدرزن متوفی من هستند، دو انسان عجیب. در واقع، در یکی از کتاب‌های پیشین خود به نام *مخالفت‌های دلسوزانه*^{۱۷} - که مجموعه‌ای از مقالات بود - فرصت یافتم درباره پدرزن خود، مانی بنویسم؛ کسی که تمام زندگی خود را در محلی نه چندان دور از این‌جا در خیابان هفتم به عنوان یک خیاط گذراند، ولی مردی با سلیقه و منطق بی‌نقص بود. افراد زیادی

16. Faye and Manny
17. *Conscientious
Objections*



مانند او در نسل وی بودند. البته مادرزاد که چهار سال پیش درگذشت نیز زنی بسیار مهربان و باهوش بود، بنابراین دوست داشتم این کار را انجام دهم.

مدونا و موتزارت؟

مدونا؟ منظورت کیست؟

تو درباره مدونا می نویسی. تو درباره موتزارت و بتوون می نویسی و می گویی که مدونا نباید تنها پاسخ برای مردم باشد. منظورت از این حرف چیست؟

تا پایان کتاب احساس می کردم باید به این پرسش بپردازم که برای تمام این مسایل چه باید بکنیم؟ معمولاً منتقدان اجتماعی در پاسخ دادن به این پرسش چندان مهارتی ندارند. نقطه قوت آن‌ها گفتن اخبار بد است. ولی من کوشیدم حرف‌های مثبت نیز بزنم و احساس کردم که شاید پاسخ در آموزش و پرورش باشد. این ایده می گوید مدونا، بروس اسپیرینگزترین، هالیوود، CBS و مانند آن‌ها از بین نمی روند. جوانان ما دسترسی دائمی به آن‌ها خواهند داشت.

بنابراین پیشنهاد می کنم در مدرسه‌ها باید تأکید بر اشکال سنتی تر بیان باشد مانند هنر، ادبیات و...؛ نه این که اعتبار هنرهای عامه پسند را خراب کنم، بلکه فقط می خواهم اطمینان حاصل کنم که جوانان به اشکال مختلف درک جهان، دسترسی دارند. شاید به این شیوه بتوان نوعی تلفیق در آموزش آنان ایجاد کرد. یعنی مدونا و بروس اسپیرینگزترین می خواهند جوانان ما یک نوع شخصیت داشته باشند. اشکالی ندارد. ولی موتزارت و چارلز دیکنر می خواستند مردم یک نوع شخصیت دیگری داشته باشند.

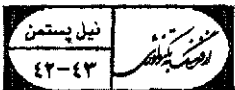
بنابراین فکر می کنم جوانان ما باید به هر دو جهان بینی دسترسی داشته باشند. نمی گویم اصلاً چه کسی می تواند مدونا را حذف کند؟ منظورم این است که - اگر اشتباه نکنم، تایم وارنر اخیراً یک معامله ۶۰ میلیون دلاری با مدونا امضا کرد، پس - او به هر شکل قابل تصور با ما خواهد بود. اشکالی ندارد. کسی نمی خواهد جلوی این را بگیرد. ولی فکر می کنم نباید مدونا را در کلاس درس جوانان هم ببریم؛ چون بی درنگ پس از آن که کلاس را ترک کنند، مدونا در دسترس آن‌ها خواهد بود. وقتی در کلاس هستند باید شخص دیگری در دسترس شان باشد.

موتزارت میان درصد کمی از مردم، بسیار محبوب است؛ بسیار محبوب. چرا موتزارت برای جوانان یا اکثریت مردم جذاب نیست؟ در این جا تفاوت ناشی از چیست؟

اولاً من مطمئن نیستم که موتزارت جذاب نخواهد بود.

چرا اکنون جذابیت ندارد؟

منظور من این است که او به اندازه کافی شنیده نشده است؛ زیرا این موسیقی پیچیده تر از بروس اسپیرینگزترین است. انسان باید با ذهن آماده و تصور آماده به موتزارت گوش دهد. ولی



برایان، موسیقی موتزارت، موسیقی باخ، موسیقی هندل یک جهان‌بینی متفاوت دارند. گوش دادن به این موسیقی یعنی اعتقاد داشتن به این که در جهان یک نظم و طرح وجود دارد، این که خدایی در جهان هست. شاید همه چیز در جهان درست نباشد، ولی یک الگو و قالب هست. جهان پیراسته و سازمان یافته است. این مسایل را فقط می‌توان حس کرد. به نظر من گوش دادن به موسیقی راک با این جهان‌بینی همراه است که نظمی وجود ندارد. فکر می‌کنم جهانی که جوانان زیادی آن را می‌شناسند، چنین جهانی است و بنابراین موسیقی راک با چشم‌انداز آن‌ها سازگار است. به همین دلیل باید اشکال بیانی [مختلفی] برای جوانان در مدارس ارائه شوند که [این اشکال] فرض می‌کنند جهان منظم است و معنایی دارد؛ این که صرفاً تصادفی و خودبه‌خودی نیست. اکنون می‌بینم که این ایده خود تا حدی دینی است، یا قطعاً نوعی ایده استعلائی است، ولی فرقه‌ای نیست. مردم در قرون وسطی و حتی دوران موتزارت و ایام ابتدایی جمهوری خودمان معتقد بودند که در عالم، نظم هست و همه چیز صرفاً تصادفی نیست و نمی‌توان از چیزی جلو زد.

موضوع مورد علاقه‌ات برای تدریس چیست؟

این روزها، تاریخ تکنولوژی است؛ نه فقط توصیف ماشین‌ها، بلکه تأثیرات اجتماعی تکنولوژی جدید در کتاب، میان سه نوع فرهنگ تمایز قائل می‌شوم، که دو تای شان از فن‌سالاری و تکنوپولی استفاده می‌کنند. می‌خواهم دانشجویان این را بدانند و از مطالعات خود و صحبت‌های خود درباره آن لذت ببرند که همه مردم به تکنولوژی معتقد نیستند؛ چون افرادی در جهان بوده و هنوز هم هستند که ذهن خود و ارزش‌های اجتماعی خود را حول مجموعه‌اعتقادات دیگری غیر از مزایای تکنولوژی سازماندهی کرده‌اند.

امروزه جامعه کاربرد - ابزار^{۱۸} چیست؟ گفته‌ای موارد بسیار معدودی از آن‌ها وجود دارند.

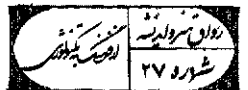
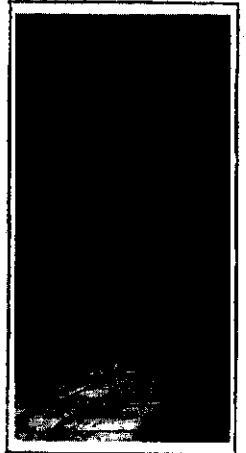
فکر می‌کنم آن چه عمدتاً کشورهای جهان سوم خوانده می‌شوند، تقریباً بیانگر منظور ما از فرهنگ بهره‌مندی از ابزار است. یعنی مردمی که جهان نمادین‌شان، سیاست‌شان، دینشان، آموزش‌شان تحت فرمان و سلطه تکنولوژی نیست. آن‌ها ابزار دارند. ابزار اختراع می‌کنند، ولی همواره ابزارها را برای حل مسایل جهان مادی اختراع می‌کنند، ولی اجازه نمی‌دهند ابزارها حیات اجتماعی و نمادین آن‌ها را کنترل کنند.

در این باره تاکنون تحقیقی صورت گرفته است؟ تکنوپولی‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم و یک جامعه کاربرد-ابزار را در نظر بگیر. آیا تاکنون تحقیقی انجام شده است که کدام یک واقعاً ساده‌ترند؟

نمی‌دانم.

نظرت چیست؟

۱۸. گفت‌وگوکننده از عبارت tool-using society استفاده کرده است.



پرسش خوبی است. انسان‌شناسی به نام ماروین هاریس چند سال پیش کتابی نوشت که می‌گفت انسان‌ها در یک جامعه شکارخوشه‌چینی^{۱۸} برای به دست آوردن غذای خود چقدر وقت باید صرف می‌کردند و حساب کرد که یک انسان متوسط در چنین جامعه‌ای احتمالاً حدود دو ساعت در روز برای تأمین زندگی خود وقت صرف می‌کرد و آن را با انسان امروزی مقایسه کرد که باید ۱۰ تا ۱۲ ساعت در روز برای امرار معاش خود کار کند؛ البته اگر بتواند کار پیدا کند. برایان! فکر نمی‌کنم چنین تحقیقی مفید باشد؛ زیرا این مسئله مربوط به ارزش‌هاست. در این کتاب می‌گویم - برخلاف آنچه برخی منتقدان گفته‌اند، من کاملاً یک رومان‌تیک نیستم - ماشین بهترین امید اکثر مردمی بود که در دنیا زندگی می‌کردند. پیش از قرن هجدهم بیشتر مردم کشاورز بودند و به قول معروف زندگی سخت، بی‌رحم، خشن و کوتاه بود. بنابراین تردیدی نیست که ماشین، به ویژه در دوره‌ای که من فن‌سالاری^{۱۹} می‌خوانم، زندگی را با توجه به ارزش‌هایی که فکر می‌کنم اکثر ما می‌پذیریم، بهبود بخشید. زندگی مردم طولانی‌تر و تمیزتر شد. وقت بیشتری برای تفریحات داشتند و از این قبیل.

می‌توانم درباره فن‌سالاری از تو بپرسم؟ کاربردسازار داشتیم و اکنون یک تکنوپولی هستیم. پس فن‌سالاری چیست؟

فن‌سالاری، فرهنگی است که در آن تکنولوژی رقابت جدی با جهان نمادین و اجتماعی سنتی‌تر دارد.

زبان؟

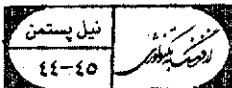
بله! آمریکا در قرن نوزدهم نمونه خوبی از این حالت بود. دو جهان‌بینی تکنولوژیک و آنچه می‌توان جهان‌بینی انسانی نامید؛ همان دید سنتی نسبت به دین، آموزش، سیاست و... هر چند بار آن را زیاد می‌کند.

این دو جهان با یکدیگر اصطکاک دارند، ولی تکنولوژی هنوز آن قدر قوی نیست که جهان سنتی را نامربوط یا نامرئی کند. زمانی که جهان تکنولوژیک بر جهان سنتی غلبه یابد به تکنوپولی می‌رسیم.

اکثر کتاب‌های تو چند صد صفحه‌اند. استراژی تو چیست؟

ساده است، می‌خواهم مردم کتاب را بخوانند. فکر می‌کنم اکثر کتاب‌ها بیش از حد طولانی هستند. البته برخی مؤلفان برای مستندسازی یک موضوع چنین کتاب‌های طولانی‌ای می‌نویسند. آن‌ها می‌خواهند موضوعی را ثبت کنند ولی من بیشتر به مخاطبان علاقه دارم. چنان‌که می‌گویم کتاب‌های من حول و حوش ۲۰۰ صفحه هستند. فکر می‌کنم آنچه را باید بگویم می‌توانم در ۲۰۰ صفحه بگویم و فکر می‌کنم اکثر نویسندگان دست‌کم در حوزه‌های غیرداستانی و نقد اجتماعی - هر چه می‌خواهی بنامی - می‌توانند به خوبی آنچه را لازم است در ۲۰۰ صفحه بگویند.

19. hunter-gatherer society
20. technocracy



در این کتاب چه گفتی که تقریباً همه درباره‌اش می‌پرسند؟ منتقدان و افرادی که آن را می‌خوانند می‌گویند «استاد، کتاب شما را خواندم، شما گفته‌اید...»

اکثر آن‌ها بر آن چه درباره علوم اجتماعی گفته‌ام تمرکز می‌کنند. در آن باره خیلی چیزهای خوبی نگفتم.

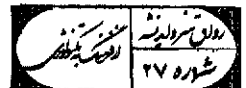
علوم اجتماعی چیست؟

اولاً فکر نمی‌کنم وجود داشته باشد. من گمان نمی‌کنم جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و انسان‌شناسی علم باشند و تلاش می‌کنم بین علم و این فعالیت‌ها تمایز قائل شوم. حتی فکر می‌کنم اقتصاد واقعاً شاخه‌ای از الهیات اخلاقی است و بیشتر باید در مدارس علمیه تدریس شود تا دانشگاه‌ها! ولی ناراحت می‌شوم که می‌بینم افراد زیادی چنین اعتقادی به موضوعاتی که علوم اجتماعی خوانده می‌شود، دارند و به متخصصان مراجعه می‌کنند تا دریابند چگونه فرزندان خود را تربیت کنند و چگونه عاشق شوند و چگونه دوست پیدا کنند، گویی واقعاً به آن‌ها اعتقاد دارند و این موضوعات علم هستند و [می‌توانند] حقایق اثبات‌پذیر و بی‌چون و چرا درباره جهان بیابند. بنابراین علوم اجتماعی را به عنوان یک نمونه تکنیک که واقعاً بخشی از ماشین تکنوپولی است، به کار می‌برم. اکثر کسانی که کتاب را خوانده‌اند، از جمله منتقدان، ظاهراً دوست دارند درباره این بخش از کتاب بیش از هر بخش دیگر صحبت کنند.

یکی از چیزهایی که می‌گویی باید انجام شود این است که وقتی چیزی تدریس می‌شود، تاریخ آن همراه با آن باید تدریس شود. هر چیزی، فکر می‌کنم حتی اقتصاد؛ این که از کجا می‌آید، چرا؟ زیرا اگر تاریخ آن چه زمانی درباره زیست‌شناسی یا اقتصاد یا حتی ریاضی می‌دانستیم را تدریس نکنی، در این صورت یادگیری یا اطلاعات به نوعی کالای مصرفی تبدیل می‌شوند. حقایق شبیه چیزی می‌شود که دارید می‌فروشید. فکر می‌کنم این‌جا می‌خواهیم جوانان درک کنند آن چه در هر زمان فکر می‌کنیم، می‌دانیم، در درجه اول محصول چیزی است که زمانی فکر می‌کردیم، می‌دانستیم. در واقع در جایی ریشه دارد و این که در آینده خود تغییر خواهد کرد. بنابراین سخن این است که معلم باید بکوشد به جوانان نشان دهد که یادگیری یک فرآیند تاریخی است و این که هر چیزی که اکنون فکر می‌کنیم، می‌دانیم احتمالاً در آینده اصلاح خواهد شد. تاریخ به نحو شگفت‌انگیزی در این زمینه مفید است. تاریخ تقریباً بهترین موضوع روشنگر و آگاهی‌بخشی است که بدین منظور در اختیار داریم.

کتاب دیگری نوشته‌ای؟

بله! آن را با یکی از دوستان و دانشجویان سابق خود به نام استیو پاورز که خبرنگار تلویزیونی است نوشتم. این کتاب با جلد نازک و برای بازار وسیع نوشته شده است. همیشه می‌خواستم کتابی بنویسم که مردم بتوانند از سوپرمارکت‌ها و داروخانه‌ها بخرند، ولی در ضمن درباره چیزی



باشد که سریع توجه آن‌ها را جلب کند. منظورم به این معناست:
بله، واقعاً باید در این باره بیشتر بدانیم؛ چون وقت زیادی صرف تماشای اخبار تلویزیون کرده‌ام و احتمالاً این‌ها چیزی درباره‌ی آن می‌دانند که به من کمک خواهد کرد.

می‌خواهی به یک یا دو پیشنهاد مهم که در این کتاب طرح کرده‌ای اشاره کنی؟

اشاره سریع دشوار است، ولی مردم باید بنیان اقتصادی اخبار را بیشتر بشناسند. اگر اخبار را روشن می‌کنی یا اگر مرتب یک برنامه‌ی خبری خاص را تماشا می‌کنی و در این باره چیزی نمی‌دانی که چگونه پرداخت (مالی) آن صورت می‌گیرد و چه کسی پول درمی‌آورد و از کجا می‌آید، در این صورت واقعاً به طور کامل خلع سلاح هستی. بنابراین در بخشی از کتاب برای مردم شرح می‌دهیم که چه نوع شرایط پولی در برنامه‌های خبری وجود دارد. فکر می‌کنم و بهترین متخصصان تلویزیون بارها و بارها این سخن را تکرار کرده‌اند؛ داشتن درکی از جهان در صورتی که دانش خود از جهان را محدود به اخبار تلویزیونی کنی، غیرممکن خواهد بود. باید مطالعات بسیار زیادی داشته باشی تا بتوانی از آن‌چه در اخبار تلویزیون می‌بینی، چیزی درک کنی. همچنین در این باره، فکر می‌کنم مردم باید بفهمند چرا تصمیماتی در برنامه‌های خبری تلویزیون اتخاذ می‌شود مبنی بر این که مردم چه چیزهایی را و به چه ترتیبی ببینند. این مسئله به صورت تصادفی اتفاق نمی‌افتد. دلیلی روان‌شناختی در این تصمیم‌گیری دخیل است که مردم ابتدا چه چیزی ببینند، سپس چه ببینند، بعد از آن چه چیزی ببینند و چه چیز را اصلاً نبینند.

و نام این کتاب چیست؟

عنوان آن چنین است: چگونه اخبار تلویزیون را تماشا کنیم.

این گفتم‌وگو از وبسایت شبکه‌ی کابلی C-SPAN به نشانی زیر دریافت، تلخیص و ترجمه شده است:

www.booknotes.org/Transcript/?ProgramID=1115

